

میزان تأثیر قاعده «التفات» در معناسازی تفسیر قرآن*

سید مجتبی رحمانی**

چکیده

قاعده «التفات» از پرکاربردترین قواعد در قرآن است و می‌توان آن را جزو یکی از قواعد تفسیر قرآن نیز به شمار آورد، زیرا در تفسیر و معناسازی آیات قرآن نقش به‌سزایی دارد. متقدمین علمای بلاغت، التفات را مختص به ضمائر دانسته و محدوده آن را بسیار اندک می‌پنداشتند؛ اما در این مقاله به بررسی و بیان نمونه‌های مختلفی از قاعده التفات و کارکردهای قرآنی آن اشاره شده است. با توجه به نظر پژوهشگران معاصر، قاعده التفات اقسام گوناگونی دارد که همه اقسام هشت‌گانه آن در قرآن کریم به کار رفته است. این اقسام عبارت‌اند از: التفات در ضمائر، التفات در اعداد، التفات در حروف، التفات در خطاب، التفات در نوع و زمان افعال، التفات نحوی در کلمات، التفات کلمات به جای یکدیگر و التفات اسم به جای ضمیر. از دیگر موارد قاعده التفات که می‌توان به آن اشاره کرد، تعظیم و بزرگداشت، تحقیر، تنبیه و آگاهی دادن، مبالغه، اختصاص، اهتمام، توییح، فایده و ادب می‌باشد. تأثیر این صنعت در تغییرات معنایی یا به اصطلاح معناسازی این قاعده در تفسیر آیات قرآن کریم بسیار است، که در این مقاله به بیان آن پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها: قواعد، تفسیر، التفات، معناسازی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۹/۱۶- تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۱/۱۹- سطح مقاله: علمی، ترویجی.

** گروه مبانی اندیشه اسلامی، مجتمع قرآن و حدیث جامعه المصطفی العالمیه قم/

مقدمه

قاعده یا صنعت التفتات از قواعدی است که غالباً در «علم معانی» و «علم بدیع» از آن بحث می‌شود، اما به علت اینکه این قاعده جزو پرکاربردترین قواعد در قرآن است، می‌توان آن را جزو یکی از قواعد تفسیر قرآن نیز به شمار آورد. این قاعده از قواعد پر کاربرد در قرآن است، که صدها بار در آیات گوناگونی با کارکردها و معناسازی‌های گوناگونی به کار رفته است. برخی از علمای علم بیان و مفسران قرآن از این قاعده با نام‌های دیگری از قبیل «الصرف»، «العدول»، «الانصراف»، «لون»، «التلون»، «مخالفة مقتضى الظاهر» و «شجاعة العربية» نام برده‌اند. با وجود این، اصطلاح «التفتات» از مشهورترین و پرکاربردترین استعمالات این قاعده است. قاعده التفتات، از محسنات و زیبایی‌های کلامی است، بدان جهت که اگر کلام یکنواخت باشد، باعث ملالت و خستگی شنونده خواهد شد، اما اگر از يك شیوه به شیوه دیگر تغییر داده شود، در شنونده نشاط ایجاد کرده و کلام حالت جدیدی پیدا خواهد کرد و این فایده عمومی التفتات است.

۱. پیشینه قاعده «التفتات» در قرآن

با تتبع در تفاسیر قرآن کریم می‌یابیم که یکی از قواعد پر کاربرد در تفسیر آیات، قاعده التفتات بوده و این قاعده از جمله قواعدی است که از دیرباز مورد توجه علم بلاغت بوده و در زبان‌های عربی، فارسی، انگلیسی و زبان‌های دیگر در آثار علمای این فن مورد توجه قرار گرفته است. پرداختن به تاریخچه این قاعده در این مقاله امکان‌پذیر نبوده و بحث مفصلی را می‌طلبد. در میان کتاب‌های قدما، کتاب جداگانه‌ای در این مورد در دست نیست. اولین کسانی که از این قاعده نام برده و از آیات قرآن در استنادهای خود استفاده نموده‌اند، ابو عبیده در «مجاز القرآن»، جرجانی در «دلائل الاعجاز»، سکاکی در «مفتاح العلوم»، ابن قتیبه در «تأویل

مشکل القرآن»، فخر رازی در «نهاية الايجاز في دراية الاعجاز»، ابن ابی اصبح در «تحرير التحبير»، ابن اثیر در «الجامع الكبير» و خطیب قزوینی در «الايضاح في علوم البلاغة» می‌باشند.

از قرآن‌پژوهان متأخر که به این حوزه ورود کرده‌اند می‌توان به عبدالحلیم نجارش،^۱ حسین عبدالرئوف،^۲ العوی و مستنصر میر^۳ اشاره کرد.

در میان مستشرقان نیز افرادی چون رابینسون، وانزبرو و نولدکه به تأثیر این قاعده در قرآن پرداخته‌اند، اما تنها کتاب مستقلی که در عصر حاضر در این حوزه به نگارش درآمده است، کتاب «اسلوب الالتفات في البلاغة القرانية» تألیف حسن طبل نویسنده مصری معاصر است.

۲. مفهوم‌شناسی

«اللتفات» مصدر باب افتعال از ریشه فعل «لَفَت» به معانی وانگریستن، باز پس نگریستن، برگشته نگریستن و به گوشه چشم نگریستن، روی گردانیدن به سوی کسی یا چیزی (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۸۴/۲)، یا برگرداندن چیزی از جهت اصلی خودش، مثل برگردان کردن انسان استعمال شده است. (فراهیدی: ۱۴۱۰: ۱۲۱/۸)

۱. عبدالحلیم نجار، مدیر اسبق مرکز اسلامی واشنگتن؛ وی مترجمی مصری است که کتاب‌هایی را از زبان آلمانی به عربی ترجمه کرده است؛ «العربیه» نوشته یوهان فک، «العقیده و الشریعة فی الاسلام» و «مذاهب التفسیر الاسلامی» اثر گلدزیهر جزو کارهای ترجمه وی است. او همچنین شروع به ترجمه کتاب «تاریخ الادب العربی» بروکلن کرد که قبل از اتمام آن از دنیا رفت.

۲. قرآن پژوه مصری، صاحب تألیفاتی همچون «سبک‌شناسی قرآنی»، «ترجمه پژوهی قرآن»، «جنبه‌های فرهنگی در ترجمه قرآن» و... است.

۳. وی اهل پاکستان است و دکترای خود را از دانشگاه میشیگان آمریکا گرفت و در همان‌جا مشغول به تدریس شد. وی صاحب کتاب‌هایی همچون «نظم و انسجام در قرآن»، «فرهنگ اصطلاحات و مفاهیم قرآنی»، «تعبیر و اصطلاحات زبانی قرآن»، «مطالعه قرآن به منزله یک اثر ادبی» و... می‌باشد.

از این منظر التفات به معنای تغییر کلام، به منظور صحبت درباره چیزی پیش از ادامه موضوع اصلی، است.

عمده فرهنگ‌ها و دانشنامه‌های فارسی همین تعریف یا تعاریفی مشابه از التفات را ارائه داده‌اند. عبدالحلیم معتقد است در کتب بلاغی نویسندگانی همچون سکاکی، قزوینی و نویسندگان جدید، قاعده التفات را ذیل عنوان «علم‌المعانی» و برخی نویسندگان متقدم آن را زیر عنوان «علم‌البديع» بحث می‌کنند. سکاکی التفات را جزو علم بديع و سیوطی آن را نوعی بديع می‌داند. (عبدالحلیم، م.س، محمد، مجله زیبا شناخت، ش ۱۱، ص ۲۵)

از نظر علم بديع، تغییر بلاغی، معنی مورد نظر را ژرف می‌کند، «میر» در این باره می‌نویسد:

قرآن نیز به سان گوینده‌ای که مخاطبی حی و حاضر را خطاب قرار می‌دهد، با گروهی از مخاطبان مثلاً مؤمنین سر صحبت را باز کرده و آنگاه به آرامی روی صحبت خود را متوجه گروهی دیگر مثلاً کافرین می‌کند. در این خصوص باید گفت گوینده (قرآن) که از موقعیت پویای شنیداری آگاهی دارد، پرسش عده‌ای از مؤمنین را پاسخ گفته، اعتراضات معترضین را جواب داده و درباره مسائلی که در ذهن مخاطب نقش می‌بندد، اما هرگز به کلام در نمی‌آید، اظهار نظر کرده و از همین طریق خود را بخش از موقعیت شنیداری در نظر می‌گیرد (حری، ۱۳۸۳)

در مجموع، التفات بیشتر ناظر است به گریز گوینده از حاضر به غایب و از غایب به حاضر و در همین تغییر مسیر است که بحث ساختار اطلاعات میزان همدلی گوینده، یعنی دوری یا نزدیکی او به خواننده به میان می‌آید.

معنای التفات در کتب بلاغی به چند صورت استعمال شده است، که هر کدام از این تعاریف به جنبه‌ای از کاربردهای التفات اشاره دارد. در این میان برخی از

متقدمین مانند زمخشری، سکاکی و تابعین ایشان، معنای عامی برای التفات
تعریف نموده، آن را یکی از این دو حالت نام برده‌اند.

ان الالتفات يتحقق بصورتين: اولاهما: تحول التعبير عن المعنى الواحد من
نوع انواع الضمائر الثلاثة (التكلم، الخطاب، الغيبة) الى نوع آخر منها و
الآخرى: هي التعبير باحد هذه الانواع في مقام يقتضى غيره.

اما رأى اكثر علمای بلاغت بر این است که التفات فقط در صورت اول
یعنی (انتقال از ضمیری به ضمیر دیگر) صورت می‌گیرد. به همین خاطر خطیب
قزوینی گفته است:

فكَلَّ التفات عندهم (جمهور البلاغيون) التفات عنده (السكاكي) من غير عكس. (قزوینی،
۱۹۸۵م: ۷۵)

در بیان دیگری که به صورت دقیق تعریف شده است، می‌توان گفت:

التفات عبارت است از بیان یک معنی به یکی از راه‌های سه‌گانه تکلم،
خطاب و غیبت پس از بیان آن معنی، به یکی دیگر از آن راه‌های سه‌گانه،
به‌گونه‌ای که بیان دوم برخلاف مقتضای ظاهر و انتظار مخاطب
باشد. (نفتازانی، بی‌تا: ۱/ ۱۱۶؛ جرجانی، ۱۰)

برخی از پژوهشگران با دید کلی و جامع به قاعده التفات نگرسته و در تعریف
آن گفته‌اند: «نقل الكلام من حالة الى حالة اخرى مطلقاً». (سبکی، ۱۴۲۳: ۱/
۴۶۴)

لذا می‌توان این تعریف را جامع دانسته و التفات را مختص به ضمیر و مفاهیمی
محدود ندانیم، بلکه در هر چیزی که انتقال و تغییر در تعبیر صورت گیرد، التفات
صورت گرفته است.

۳. اقسام التفات در قرآن

به نظر برخی علمای بلاغت، التفات در سوره‌های مکی از سوره‌های مدنی بیشتر است. علت این بینش تضییق دایره التفات در قرآن است. ایشان التفات را فقط مختصر در تغییر ضمایر دانسته‌اند، اما حقیقت آن است که این صنعت به صورت متعدد در سرتاسر کلام الهی مورد استفاده قرار گرفته است. لذا می‌توان التفات را یکی از مشخصه‌های بارز سبکی قرآن دانست که شناسایی دقیق هر نوع از انواع آن ما را در درک عمیق و ماهیت اصلی این صنعت بیشتر یاری کند.

التفات علی‌رغم انواع متنوع و بسیار، امروزه در کتب بدیعی مطرح و غالباً به گریز گوینده از حاضر به غایب و از غایب به حاضر اطلاق می‌شود، اما این نوع تنها یکی از انواع چندگانه این صنعت ادبی در قرآن است. اقسام گوناگون التفات در قرآن را می‌توان در هشت گروه مورد بررسی قرار داد:

۱. تغییر در ضمایر؛
۲. تغییر در عدد؛
۳. تغییر در حروف اضافه؛
۴. تغییر در مخاطب؛
۵. تغییر در زمان فعل؛
۶. تغییر در حالت دستوری؛
۷. کاربرد اسم به جای ضمیر؛
۸. کاربرد اسم هم معنا به جای یکدیگر.

هر چند این موارد تنها نمونه‌های موجود از التفات در قرآن نخواهد بود، زیرا با ارائه دیدگاه‌های جدید و وسعت بخشیدن به حوزه معنایی التفات، از سوی محققان معاصر، می‌توان دایره این اقسام را بیشتر گسترش داد.

۴. ۱. تغییر در ضمایر

این بخش از التفات که وسیع‌ترین کاربرد صنعت التفات در قرآن و به نظر علمای بلاغت تنها کاربرد آن است، بیش از صدها بار در آیات متعدد قرآن به گونه‌های مختلف از غایب به متکلم، از متکلم به غایب، از غایب به مخاطب، از مخاطب به غایب، از متکلم به مخاطب و از مخاطب به متکلم استفاده شده است. (طل، ۱۹۹۸م: ۲۱۳-۱۹۰)^۱

نمونه‌ای از این شکل التفات در سوره فاطر دیده می‌شود؛ «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثِيرٌ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ؛ خدا همان کسی است که بادهای را روانه می‌کند پس [بادهای] ابری را برمی‌انگیزند و [ما] آن را به سوی سرزمینی مرده رانندیم و آن زمین را بدان [وسیله] پس از مرگش زندگی بخشیدیم رستاخیز [نیز] چنین است». (فاطر: ۹)

زمخشری، ذیل این آیه با تبیین دگرگونی ضمایر می‌گوید:

۱۴۳

فرستادن ابرها و زنده کردن زمین از نشانه‌های بارز بر قدرت خداوندی است، از این رو دو فعل «سقناه» و «احیینا» که ویژه و مختص ذات الهی است به صورت ضمیر متکلم جمع آمده است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۱۴) بنابراین در این نوع از التفات، ضمیر مورد اشاره به خداوند نظر دارد و پروردگار در این نوع همیشه به صیغه اول شخص جمع سخن می‌گوید.

در آیه ۱۵۸ سوره مبارکه اعراف: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (اعراف: ۱۵۸)،^۲ در

۱. برای اطلاعات تفصیلی، ر.ک: «اسلوب الالتفات في البلاغة القرآنية».

۲. بگو: «ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم همان خدایی که حکومت آسمان‌ها و زمین از آن اوست. معبودی جز او نیست زنده می‌کند و می‌میراند پس ایمان بیاورید به خدا و

این آیه ابتدا با عبارت «آئی» که مخاطب است کلام را شروع کرده، بعد هم با عبارت «امنوا» به غیبت التفات نموده است.

مفسران و علمای علم بلاغت برای مثال التفات از غیبت به خطاب، مثال مشهور یعنی سوره حمد را زده‌اند؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (حمد: ۵-۲)

زمخشری معتقد است بنده زمانی که با خداوندی که سزاوار پرستش است حرف می‌زند، او را با صفات عظیمش ستوده و ثنای حقیقی پروردگار را با نهایت خضوع و خشوع به جا می‌آورد. سپس می‌گوید: «ای خداوند دارنده این صفات متعالی، عبادت و خشوع مخصوص توست و غیر تو را نمی‌پرستیم و یاری نمی‌خواهیم». این خطاب بر بندگی و عبادت بر خدا می‌کند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۱۳)

۲.۴. تغییر در اعداد

منظور از عدد در اینجا همان تعداد است. اسم در زبان عربی از جهت تعداد به سه قسم مفرد، مثنی و جمع تقسیم می‌شود. هر گونه تغییر و دگرگونی در این اشکال سه گانه را می‌توان نوعی از التفات به شمار آورد. التفات در این قسم به چند صورت ممکن است. این تغییر التفاتی بین مفرد و جمع، بین مفرد و مثنی و بین مثنی و جمع صورت پذیرفته است.^۱

برخی از مفسران برای این نوع از التفات به آیاتی از قرآن اشاره کرده‌اند. به عنوان نمونه آیه «فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (شعرا: ۱۶) که ابتدا با دو فعل مثنی آمده، بعد واژه رسول مفرد ذکر شده است.

فرستاده‌اش، آن پیامبر درس نخوانده‌ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد و از او پیروی کنید تا هدایت یابید».

۱. برای اطلاعات تفصیلی، ر.ک: «حسن طبل، ۱۹۹۸م: ۱۸۹-۱۷۹»

علامه طباطبایی درباره علت مفرد ذکر شدن «رسول» وجوه متعددی بیان کرده و

می‌گوید:

التعبير بالرسول بلفظ المفرد إما باعتبار كل واحد منهما أو باعتبار كون رسالتها
واحدة، أو باعتبار أن الرسول مصدر في الأصل، فالأصل أن يستوى فيه الواحد
و الجمع. طباطبایی، ۱۴۱۰: ۱۵ / ۲۶۰

تعبیر کردن از واژه «رسول» با عبارت مفرد، یا به خاطر هر کدام از موسی و هارون
است، یا به این اعتبار که موسی و هارون با هم برادرند و بر یک دین و شریعت
هستند، لذا حکم آنها نیز یکسان خواهد بود، گویی که آن دو یک رسول هستند، یا
به این اعتبار که چون «رسول» مصدر است، جمع و مفرد برای آن مساوی است.

برای التفات بین مثنی و جمع می‌توان به این آیه شریفه استناد کرد: «إِذْ دَخَلُوا عَلَى
دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ
وَلَا تَسْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ» (ص: ۲۲)، که ابتدا خطاب فرشتگان با عبارات
جمع «دَخَلُوا»، «مِنْهُمْ» و «قَالُوا» است، اما بعد با عبارت تثنیه «خَصْمَانِ» ذکر شده
است. مفسران در باره توجیه این نوع از التفات به موارد متعددی اشاره
نموده‌اند. (طباطبایی، ۱۴۱۰: ۱۷ / ۱۹۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۴ / ۸۲)

۳.۴. تغییر در حروف^۱

مفسران و علمای علم بلاغت برای این نوع از التفات نیز مثال‌های فراوانی از قرآن
ذکر کرده‌اند، به عنوان نمونه برای تغییر در حروف می‌توان به آیه ۶۰ سوره توبه استناد
کرد: «إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي

۱. این نوع از التفات در مواردی به شکل حروف اضافه در سیاق واحد کلامی و در برخی موارد به
صورت تغییر و حذف حروف خودنمایی می‌کند. برای اطلاع تفصیلی ر.ک: حسن طبل، «اسلوب
الالتفات في البلاغة القرآنية»: ۲۱۴-۲۱۵.

الرَّقَابِ وَ الْغَرَمَيْنِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ». (توبه: ۶۰)^۱

در این آیه ابتدا با ضمیر «ل» که برای ملکیت است، بر روی فقراء و بعد به صورت عطف بر روی بقیه افراد وارد می‌شود، اما در کلمه «رقاب» و کلمات بعد آن با کلمه «فی» که برای ظرفیت است، تغییر صورت می‌گیرد. مفسران در باره علت تغییر این حروف و جوه متعددی بیان کرده‌اند. علامه طباطبایی با ذکر اقوال گوناگون در این باره، قول صاحب المنار را پسندیده و می‌گوید:

در میان این چند وجهی که برای علت تغییر سیاق آیه ذکر شده، این وجه از همه موجه‌تر و بهتر است، که چهار مورد اول (فقراء، مساکین، عاملین علیها، مؤلفه قلوبهم) اگر چیزی از زکات به دستشان برسد مالک می‌شوند، چون به کار بردن حرف «لام» در باره ایشان جا داشته، به خلاف چهار مورد دوم (ارقاب، الغارمین، سبیل‌الله، ابن السبیل) که آنچه را از زکات که به ایشان داده شود، مالک نمی‌شوند و در حقیقت به ایشان داده نمی‌شود و در راه آنان مصرف نمی‌گردد، بلکه در راه مصالحی مصرف می‌شود که ارتباطی هم با آنان دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹/ ۳۱۲)

برای مثال، حذف حروف می‌توان به آیات شریفه ۱۵ و ۱۶ سوره مؤمنون اشاره کرد:

«ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيْتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ». (مؤمنون: ۱۶-۱۵)^۲

۱. زکات‌ها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن زحمت می‌کشند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود، و برای (آزادی) بردگان، و (ادای دین) بدهکاران، و در راه (تقویت آیین) خدا، و واماندگان در راه این، يك فريضة (مهم) الهی است و خداوند دانا و حکیم است.

۲. سپس در روز قیامت برانگیخته می‌شوید! ما بر بالای سر شما هفت راه [طبقات هفتگانه آسمان] قرار دادیم و ما (هرگز) از خلق (خود) غافل نبوده‌ایم.

در این آیات ابتدا حرف «لام» بر «میتون» وارد شده، اما در مورد دوم از «تبعثون» حذف شده است.

۴.۴. تغییر در خطاب

قرآن کریم در انتخاب خطابات خود گوناگون عمل کرده است، لذا زمانی مورد خطاب خود را بندگان قرار داده، بعداً نوع خطاب خود را مورد توجه کافران می‌داند و در برخی موارد نیز خطاب خود را مختص همه انسان‌ها و ذوی‌العقول قرار می‌دهد.

برخی از مفسران و علمای بلاغت این شیوه بیان را نیز نوعی التفات دانسته، آن را از شیوه‌های زیبایی در بیان دانسته‌اند.^۱

در قرآن کریم نمونه‌هایی از این نوع التفات وجود دارد، به عنوان مثال در آیه شریفه ۱۴۴ سوره مبارکه بقره خداوند می‌فرماید: «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» ترجمه: پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن! و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید!

در این آیه شریفه ابتدا خطاب به پیامبر اکرم ﷺ است، که خداوند از ایشان می‌خواهد صورت خود را به جانب قبله بگردانند، اما بعد خطاب به سوی مردم تغییر کرده و از همه مسلمانان می‌خواهد، صورت خود را به سمت قبله بگردانند.

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: «طبل»، ۱۹۹۸ م: ۲۱۵-۱۹۰

۴.۵. تغییر در نوع و زمان افعال

هرگاه فعلی از یک زمان به زمان دیگری تغییر یابد، یا نوعی از فعل در یک زمان خاص به زمان دیگر در همان نوع تبدیل گردد؛ این تغییر و تحول نیز نوعی از التفات محسوب می‌شود. (ابن اثیر، بی تا: ۸/۲) در مورد کاربرد این نوع از التفات می‌گوید:

همانا عدول از صیغه‌ای به صیغه دیگر، به خاطر وجود خصوصیتی است که در آن‌ها قرار دارد. البته پی بردن به این خصوصیت جز برای کسانی که به رمز و راز فصاحت و بلاغت آگاهی دارند، امکان‌پذیر نیست، لذا در کلماتی پیدا می‌شود، که منحصر به فرد بوده و از دقیق‌ترین کلمات و سخت‌ترین روش‌های بیان است.

این نوع از تغییرات التفاتی، گاهی در بین دو صیغه از یک فعل و گاهی بین باب-های متعددی از افعالی که ارتباط معنایی با هم دارند، انجام می‌گیرد. به عنوان نمونه می‌توان به آیه سوم سوره مبارکه آل عمران اشاره کرد: «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ». (آل عمران: ۳) (همان کسی که) کتاب را بحق بر تو نازل کرد، که با نشانه‌های کتب پیشین، منطبق است و «تورات» و «انجیل» را) در این آیه شریفه التفات بین دو فعل «نزل» و «انزل» انجام گرفته است.

زمخشری درباره علت این تغییر می‌گوید: «لأن القرآن نزل منجماً، و نزل الكتابان جملة؛ برای اینکه قرآن تدریجی نازل شده، به خلاف تورات و انجیل که یک‌باره نازل شده‌اند». (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۳۳۶)

علامه طباطبایی نیز برای اثبات اینکه تفاوت «نزل» و «انزل» بی دلیل نبوده و به خاطر تفاوت در نحوه نزول بوده است، بحث مفصلی مطرح کرده و در آخر قول زمخشری را قبول می‌کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸/۳)

نمونه دیگری که می‌توان مثال زد، تفاوت بین دو فعل متفاوت از ابواب مختلف است؛ مانند آیه ۶۰ سوره مبارکه حج که می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ». (حج: ۶۰)^۱

چنانچه مشاهده می‌شود تفاوت بین ابواب «سخر» و «یمسک» و تفاوت بین افعال ماضی و مضارع در آیه فوق که نوعی از التفات را افاده می‌کند.^۲

۴.۶. تغییرات نحوی در کلمات

تغییرات نحوی این است که ساختمان کلمات و جملات تغییر کرده و سیاق جمله را عوض نماید، مثلاً با حذف برخی از گزاره‌های نحوی مثل حذف مفعول، تقدم یا تأخر فاعل و مفعول یا تغییر در جملات اسمیه و فعلیه و یا تغییر از فعل لازم به فعل متعدی و... در نحوه ترکیب جملات تغییراتی انجام گیرد. این نوع از التفات نیز از آرایه‌های زبان عربی است که در قرآن کریم در موارد لازم استفاده شده است. این نوع تغییرات دستوری در آیات قرآن کریم به چشم می‌خورد و تمامی آن‌ها حساب شده و با قصد و غرض خاصی صورت پذیرفته است، زیرا خداوند هیچ گاه فعل عبث و بیهوده‌ای را انجام نمی‌دهد و بی‌شک از آوردن هر جمله و گاه تغییرات حساب شده در آن هدف و غرضی داشته است.

به عنوان نمونه می‌توان برای حذف مفعول به آیه شریفه ۴۴ سوره مبارکه اعراف اشاره کرد: «وَوَدَّاعِبَادٌ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا

۱. آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما کرد و (نیز) کشتی‌هایی را که به فرمان او بر صفحه اقیانوس‌ها حرکت می‌کنند و آسمان [کرات و سنگ‌های آسمانی] را نگه می‌دارد، تا جز به فرمان او، بر زمین فرو نیفتند؟ خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است!

۲. برای اطلاعات بیشتر و تفصیلی نسبت به التفات در نوع و زمان، ر.ک: طبل، ۱۹۹۸م: ۱۷۸-۱۷۱.

فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ». (اعراف: ۴۴)^۱

در این آیه با حذف مفعول از وعده‌ای که به اهل جهنم داده شده است، ایجاز کلام در نظر گرفته شده است. به نظر برخی دیگر از مفسران خداوند با حذف این مفعول در جهت تحقیر آنان بر آمده و الثفات به خاطر آن صورت گرفته است. (رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۶/۱۴)

همچنین می‌توان به تغییر:

- از جمله فعلیه به اسمیه به آیه ۴۰ توبه؛
- از فعل تام به ناقص به آیه ۶۳ سوره حج؛
- از حالت اخباری به امری به آیه ۱۲۵ سوره بقره؛
- از حالت امری به اخباری به آیه ۸۳ بقره؛
- و تغییر از حالت فاعلی به مفعولی به آیه ۱۷۷ سوره مبارکه بقره اشاره کرد.^۲

۴.۷. جایگزینی اسم به جای ضمیر و بر عکس

یکی دیگر از اقسام الثفات را می‌توان جایگزینی اسم به جای ضمیر یا بر عکس آن یعنی جایگزینی ضمیر به جای اسم دانست. به عنوان نمونه می‌توان به آیه‌ای در سوره مبارکه بقره اشاره کرد. «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». (بقره: ۱۱۵)^۳

۱. و بهشتیان دوزخیان را صدا می‌زنند که: «آنچه را پروردگاران به ما وعده داده بود، همه را حق یافتیم آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟!» در این هنگام، ندادنده‌ای در میان آن‌ها ندا می‌دهد که: «لعنت خدا بر ستمگران باد».

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: طبل، ۱۹۹۸م: ۲۱۹-۲۱۶.

۳. مشرق و مغرب، از آن خداست! و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست! خداوند بی‌نیاز و داناست.

در این آیه شریفه ۳ مرتبه اسم جلاله «الله» تکرار شده است تا توجه مخاطب را به سمت خداوند جلب نماید، تا وجود خداوند را بیشتر حس نماید.

۴. جایگزینی کلمات جای یکدیگر

این نوع از التفات عبارت از این است که کلماتی هم معنا یا مشابه جایگزین یکدیگر شده و در جایگاه هم افاده معنایی خاصی داشته باشند. بلاغیون معاصر عرب نام‌های دیگری همچون «دلالة المركزية»، «دلالة اساسية» و «المعجمية» بر این نوع گذارده‌اند. التفات در این قسم به معنای جایگزینی یکی از واژه‌ها به جای واژه هم معنای خود است. (طبل، ۱۹۹۸م: ۲۱۰)

مانند جایگزین کردن واژه «عام» به جای «سنة» در آیه ۱۴ عنكبوت، یا تغییر فعل «اکملت» به «اتممت» در آیه شریفه ۳ مانده و موارد گوناگونی که در آیات شریفه قرآن وجود دارد.^۱

۵. شرایط التفات

نویسندگان در بحث التفات، کار را از انواع تغییر در ضمائر آغاز می‌کنند و مراد از شروط التفات دقیقاً همین تغییر در ضمائر است. در مورد شرایط التفات می‌توان به دو شرط عمده زیر در بحث التفات اشاره کرد.

۵. ۱. شرط اول

ضمیر شخص مورد استفاده باید به همان شخص یا شیئی اشاره کند، که تغییر از آن شروع شده است. بنابراین در جمله «انت صدیقی؛ تو دوست من هستی» هیچ التفاتی رخ نمی‌دهد، اما به عنوان مثال در سوره کوثر که می‌فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ

۱. برای دیدن موارد بیشتر ر.ک: طبل، ۱۹۹۸م: ۲۲۸-۲۲۰.

الْكُوْتَرُ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرِ»، این تغییر حادث می‌شود؛ در این آیه ارجاع به یک چیز است و آن خداست.

۵. ۲. شرط دوم

تغییر باید میان دو جمله غیر وابسته صورت پذیرد؛ مانند آیه «وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ۗ أَنْتُمْ أَضَلُّنَا ۗ هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ» (فرقان: ۱۷)

لذا در غیر این صورت التفات صورت نمی‌پذیرد. (محیسن، ۱۴۱۸: ۲ / ۱۰۷)

۶. معناسازی قاعده التفات

مهم‌ترین بحث استفاده از التفات در بحث معناسازی و استفاده‌های معنایی این صنعت ادبی است. اکثر علمای علم معانی، نکات بلاغی التفات را در امور متعددی بیان نموده‌اند، که در کلام گوینده هویدا شده و نقش مکملی در جمله را ایفا می‌کند. ایشان برای هر یک از انواع التفات، وجوه خاصی ارائه کرده‌اند.

۶. ۱. تعظیم

قرآن کریم در موارد زیادی از خطاب‌های خود، شخص یا شیئی را مورد تعظیم قرار داده و به این وسیله جایگاه آن را در بینش و دیدگاه بیننده بالا می‌برد. به عنوان نمونه قرآن در سوره مبارکه حمد، که در صدد تعظیم مقام الهی است، با استفاده از صنعت التفات به این مهم دست زده و این گونه بیان می‌کند.

عبد موقعی که سپاس مولای خود را با «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» شروع می‌کند، به این مطلب اشاره دارد که حمد و سپاس مختص خداوند است، لذا در وجود خود گرایش حقیقی به خداوندی که پروردگار عالم است می‌یابد. بعد با صفت رحمت

خداوند را وصف کرده، به مالکیت خداوند در روز قیامت اذعان می‌کند و پس از تمام این حمد و سپاس‌ها، به یک بار ضمیر از غیبت به خطاب تغییر کرده، خداوند را مخاطب قرار داده و استعانت و عبودیت به خداوند را مطرح می‌کند.

علت اینکه در حمد و سپاس از ضمیر خطاب استفاده کرد، اما در عبادت و استعانت به ضمیر خطاب التفات پیدا کرد، از باب تعظیم مقام عبودیت نسبت به مقام حمد است. (زرکشی، ۱۴۱۰: ۳/۳۹۲)

در قرآن کریم در ۲۷ آیه، لفظ حمد با ضمیر غیبت همراه است.^۱ به عنوان نمونه در آیات مبارکه:

- «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا». (اسراء: ۱۱۱)؛

- «لِحَمْدِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». (انعام: ۱)؛

- «وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ». (سباء: ۱)

اقتضای ادب در محضر الهی این است که حمد با ضمیر غیبت بیان شود، نه ضمیر خطاب.

همچنین زمخشری، ذیل آیه شریفه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ». (نساء: ۶۴)، می‌گوید:

قرآن در این آیه فرمود «وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ» و نفرمود: «وَاسْتَغْفَرْتُمْ لَهُمْ»، چرا که خداوند در این غیبت، قصد تعظیم جایگاه رسول خدا را دارد و سرچشمه شفاعت را هم آن حضرت می‌داند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۵۲۸)

۱. حمد: ۲؛ انعام: ۱۰۵؛ اعراف: ۴۳؛ یونس: ۱۰؛ ابراهیم: ۳۹؛ نحل: ۷۵؛ اسراء: ۱۱۱؛ کهف: ۱؛ مؤمنون: ۲۸؛ نمل: ۱۵، ۵۹ و ۹۳؛ قصص: ۷۰؛ عنکبوت: ۶۳؛ روم: ۱۸؛ لقمان: ۱۸، سبا: ۱؛ فاطر: ۱ و ۳؛ صافات: ۱۸۲؛ زمر: ۲۹، ۷۴ و ۷۵؛ غافر: ۶۵، جائیه: ۳۶؛ تغابن: ۱

نمونه دیگری از «تعظیم» در ابتدای سوره مبارکه اسراء به وسیله صنعت التفات به کار رفته است؛ «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ». (اسراء: ۱)^۱

خداوند ابتدا از خودش به صورت اسم ظاهر «الَّذِي اسرَى» که در حکم صیغه غایب است یاد کرده، اما در کلمه «بارکنا» از خودش با ضمیر متکلم مع الغیر یاد کرده و در پایان آیه هم باز از ضمیر غایب «انه هو السميع» استفاده کرده است.

علامه طباطبایی در رمزگشایی از معنای این التفات می‌نویسد:

نکته این التفات اشاره به این معنا است که اسراء و آیه‌های بزرگ الهی که در شب معراج به پیامبر نشان داده شد، از ساحت عظمت و کبریای الهی و آستان عزت و جبروت الهی صادر شده است. بنابراین، چنین واقعه‌ای از کارکردهای سلطنت عظمای او و تجلیات خداوند با آیات کبرایش قلمداد می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷/۱۳)

آنچه در این آیه معنای عظمت و جبروت الهی را م‌رساند، همان جمع بودن ضمیر متکلم (بارکنا) است و در ابتدای امر به نظر می‌رسد التفات از آن جهت که التفات است نقشی در دلالت بر این معنا ندارد، اما علامه در ادامه تصریح می‌کند که اگر این التفات نبود چنین معنایی از متن آیه قابل برداشت نبود. (همان)

توضیح این سخن علامه آن است که در اینجا خداوند اگر از همان آغاز همه فاعل‌ها را به صورت جمع به کار برده بود ممکن بود مخاطب معناداری این ضمیر جمع را یا اصلاً نبیند یا به اندازه کافی برجسته نبیند. در حقیقت خداوند با قرار دادن نوعی دگرگونی بین فاعل، فعل‌ها معناداری ضمیر جمع را در اینجا برای مخاطب

۱. پاك و منزه است خدایی که بنده‌اش را در يك شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی - که گردآوردش را پربرکت ساخته‌ایم- برد، تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم چرا که او شنوا و بیناست.

برجسته کرده و در او این انگیزه را ایجاد کرده است که به معنای ضمیر در کلمه «بارکنا» توجه بیشتری داشته باشد.

۶. ۲. تحقیر

تحقیر مخاطب در کلام با شرایط مخصوص به خود و بنا بر موقعیت مخاطب و متکلم در بخش‌هایی از قرآن کریم مشهود است. استفاده از این نوع معناسازی در صنعت التفات نیز در برخی از آیات دیده می‌شود. به عنوان نمونه فخر رازی، تحقیر کافران توسط خداوند را علت حذف مفعول در کلمه «وعد» که برای اهل جهنم آمده است، دانسته و می‌گوید:

يدلّ على انه تعالى خاطبهم بهذا الوعد و كونهم مخاطبين من قبل الله تعالى بهذا الوعد يوجب مزيد التشریف و مزيد التشریف لائق بحال المؤمنين اما الكافر فهو ليس أهلا لان يخاطبه الله تعالى فلهذا السبب لم يذكر الله تعالى انه خاطبهم بهذا الخطاب.

۱۵۵

آمدن مفعول در وعده‌ای که خداوند به اهل بهشت داده است، نوعی مورد خطاب قرار گرفتن از جانب خداوند است، که این وعده برای بهشتیان نوعی زیادی جایگاه و شرافت اهل بهشت است که شامل حال مومنان بهشتی است، اما اینکه خداوند کافران را مورد خطاب قرار نداد، به این علت است که خواست آنان را تحقیر نماید، زیرا آنان اهلیت خطاب الهی را ندارند. (رازی، ۱۴۲۰: پیشین)

۶. ۳. تنبیه و آگاهی دادن

یکی از شیوه‌های خطابات قرآنی تنبیه و آگاهی دادن مخاطب و سخن گفتن به گونه‌ای است که مخاطب را از خواب غفلت بیرون آورده و به مطلبی مهم آگاه سازد.



به عنوان مثال این نوع از آگاهی دادن در آیه شریفه «وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس: ۲۲)، مورد استفاده قرار گرفته است. در حقیقت باید اصل کلام این گونه می‌بود: «وَمَا لَكُمْ لَا تَعْبُدُونَ الَّذِي فَطَرَكُمْ» اما کلام در مقام نصیحت و تذکر دادن به نفس مخاطب قرار گرفته و نوعی تشبیه و آگاهی را به او می‌دهد. در این آیه نوعی التفات از متکلم به مخاطب انجام گرفته است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۴)

۶.۴. تکمیل معنا

در بعضی از موارد متکلم قصد دارد با استفاده از عنصر التفات، مراد خود را کامل کرده و به اتمام برساند، لذا کلام خود را به گونه‌ای شروع می‌کند، که در انتهای کلام مقصود خود را تکمیل نماید.

به عنوان نمونه در آیات شریفه چهارم تا ششم سوره دخان آمده است: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ * أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ * رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ». اصل کلام باید این گونه می‌بود: «إِنَّا مُرْسِلِينَ رَحْمَةً مِّنَّا»، اما خداوند با جایگزین کردن اسم ظاهر «ربک» به جای ضمیر «نا» خواست معنای مراد خود را تکمیل نماید و این معنا را بفهماند که مقتضای ربوبیت الهی رحمت و بخشش بر بندگان است. (زرکشی، همان: ۳۹۴)

۶.۵. مبالغه

مبالغه کردن عبارت است از اینکه شیئی دارای وصفی باشد، اما متکلم با زیاد یا کم نشان دادن آن، قصد مبالغه و بزرگ‌نمایی داشته باشد. این گونه از معناسازی در برخی از آیات قرآن در عنصر التفات مورد استفاده قرار گرفته است. به عنوان نمونه در آیه شریفه «حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ» (یونس: ۲۲) خداوند حال آنان

را نقل می‌کند تا از آن متعجب شده و قصد مبالغه کردن دارد. (زمخشری، همان: ۲/

در این آیه التفات عجیبی به کار رفته، و آن التفات از خطاب به غیبت می‌باشد. از جمله «وَجَزَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ» تا جمله «بِغَيْرِ الْحَقِّ» در آیه بعد، مردم غایب فرض شده‌اند درحالی‌که قبلاً مورد خطاب قرار داشتند، می‌فرمود: «خدا آن کسی است که شما را در خشکی و در دریا سیر می‌دهد، تا آنکه سرنوشت شما را به درون کشتی بکشد». آن وقت ناگهان همین مردم مورد خطاب را غایب فرض کرده، می‌فرماید: «و به وسیله بادهای تند، کشتی آنان را به حرکت در آورد»؛ که در این قسمت خطاب را متوجه رسول خدا ﷺ نموده و عجیب‌ترین قسمت داستانی را که برای آن جناب تعریف می‌کند خاطر نشان می‌سازد تا این قسمت را بشنود و تعجب کند. و این التفات علاوه بر این، روی گردانی از مردم نیز هست، یعنی خواسته است بفهماند مردم آن لیاقت و آن درکی را که خدای تعالی با آنان به طور مخاطب و رو در رو سخن بگوید ندارند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰/۵۰)

در آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ» (یونس: ۲۳) نیز التفاتی از غیبت به خطاب به کار رفته است؛ در آغاز در جمله «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» خطابی از خدای تعالی به مردم شده بدون اینکه کسی واسطه باشد، چون این جمله تتمه کلام رسول خدا ﷺ که مامور بود مردم را به آن مخاطب قرار دهد نمی‌باشد، به دلیل اینکه به دنبالش فرموده: «ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ؛ سپس بازگشتشان به سوی ما است»، و معلوم است که این گفته نمی‌تواند گفته رسول خدا ﷺ باشد.

و اما اینکه چه نکته‌ای این التفات را ایجاب کرده؟ در جمله «إِنَّا رُسُلْنَا يَكْتُوبُونَ مَا تَمَكَّرُونَ» خدای تعالی درحالی‌که روی سخنش با رسول گرامی‌اش بود به طور ناگهانی برای مردم تجلی کرد، در این جمله نیز نظیر آن نکته باعث این التفات شده، در آغاز جمله، رسول خدا ﷺ را مخاطب قرار داده، فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ...»، و مردم در این لحظه سرگرم گوش دادن به سخنان

آن حضرت بودند، می‌پنداشتند که خدا غایب و از نیات آنان و مقاصدی که در اعمالشان دارند غافل است، ناگهان خدای سبحان بر آنان اشراف نموده می‌فرماید: «ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ»، و با این التفات این حقیقت را برای مردم مجسم می‌سازد که من در همه احوال شما با شمایم، و به شما احاطه دارم. و می‌فرماید: من از خود شما به شما نزدیک‌تر و به اعمال‌تان آگاه‌ترم، پس هر عملی که به عنوان طغیان و نیرنگ بر ما انجام دهید با تقدیر ما انجام می‌دهید، و آن عمل به دست و قدرت ما صورت می‌گیرد. پس با این حال چگونه می‌توانید بر ما طغیان کنید؟ بلکه همین عمل، عیناً طغیان شما علیه خودتان است، برای اینکه شما را از ما دور می‌سازد، و آثار سوء آن در نامه اعمال‌تان نوشته می‌شود، و به همین دلیل بغی و ستم شما علیه خود شما است، و انگیزه شما بر این طغیانگری رسیدن به زندگی مادی دنیا و بهره‌وری چند روزی اندک است، که در آخر بازگشتان به سوی ما منتهی می‌شود، آن وقت به شما خبر می‌دهیم و در آنجا حقایق اعمال‌تان را برایتان روشن می‌سازیم. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵۱/۱۰)

۶.۶. اختصاص

اختصاص دادن به خاطر داشتن فضیلتی است که در صاحب اختصاص دیده شده است. این نوع از معناسازی نیز در صنعت التفات به کار رفته و به کمک این نکته ادبی در آیه شریفه «اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُبْرِزُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَاهُ» (فاطر: ۹) خداوند از لفظ غیبت به متکلم التفات داشته و می‌خواهد به قدرت بی‌پایان خداوند در زنده کردن همه چیز اشاره کند، چرا که این زنده کردن مختص خداوند بوده و غیر او کسی دیگر توانایی این کار را ندارد. (زرکشی، ۱۴۱۰:

۳/۳۹۵)

اهتمام و تلاش داشتن و کوشش کردن در تبیین مطلب، از اموری است که در صنعت التفات از آن استفاده شده است. این نوع از معناسازی در آیه شریفه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ* فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حِفْظاً ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (فصلت: ۱۲-۱۱)، به کار رفته است.

خداوند با التفات از غیبت در کلمه «قضاهن» به متکم در کلمه «زینا» خواست اهتمام و قصد و تلاش خود را در اطلاع رسانی و آگاهی دادن از خود را نشان دهد. چون خداوند ستاره‌ها را در آسمان‌ها قرار داده تا هم زینت آسمان‌ها باشند، هم مایه حفظ و سلامتی آسمان‌ها باشند. این خبر دادن به خاطر این است که عده‌ای خیال می‌کنند که این گونه نیست و این ستارگان برای امور دیگری خلق شده‌اند.

۶. ۸. توییح

توییح در کلام و استفاده از عنصر التفات در این مورد نیز از موارد معناسازی آن است، که در برخی از آیات قرآن به کار رفته است. به عنوان نمونه این معنا در آیه شریفه «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلِداً* لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدًّا» (مریم: ۸۹-۸۸) آمده است. التفات از غیبت به خطاب در این آیه بر توییح دلالت دارد، مثل اینکه می‌گوید کسی که چنین حرفی زده است [که خداوند برای خود فرزندی گرفته است] شایسته توییح و بازخواست است. چون با صیغه مخاطب توییح رساتر و محکم‌تر انجام می‌گیرد، لذا صیغه را از غیبت به خطاب تغییر داد. (زرکشی، ۱۴۱۰: ۳/۳۹۶)

همچنین در آیات شریفه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونِ* وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ (انبیاء: ۹۳-۹۲) از خطاب به غیبت التفات دارد. در حالی که جاداشت

بگوید: «تَقَطَّعْتُمْ أَمْرَكُمْ بَيْنَكُمْ»، اما با تغییر خطاب آنان را به خاطر اختلافی که در دین انداختند، مورد توبیخ و بازخواست قرار داده است. (همان)

۶.۹. ذکر فایده

در برخی موارد عنصر التفات برای تذکر دادن به فایده مهم و حیاتی به کار می‌رود. به عنوان نمونه در آیه شریفه آمده است «ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». (نحل: ۶۲)^۱

در این آیه التفات از خطاب به غیبت است، در صورتی که اگر کلام به حالت طبیعی گفته می‌شد، باید می‌فرمود: «من بطونك». این تغییر خطاب و التفات از خطاب به غیبت به خاطر توجه دادن به فواید عسل و ذکر اوصاف آن و خبر دادن از فواید زیاد این ماده غذایی است (درویش، ۱۴۱۵: ۵/۳۳۳)

۶.۱۰. ادب

در آیه «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (بقره: ۱۳۱)، التفات از تکلم به غیبت به کار رفته است، برای اینکه در ابتدا فرمود: «و لقد اصطفتيناه؛ ما او را برگزیدیم»، و بعد می‌فرماید: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ؛ چون پروردگارش به او گفت»، با اینکه جا داشت بفرماید: «و چون به او گفتیم».

همچنین التفات دیگری از خطاب به غیبت به کار رفته است، برای اینکه کلام ابراهیم را این طور حکایت می‌کند، که گفت: «أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ، من اسلام

۱. سپس از تمام ثمرات (و شیره گل‌ها) بخور و راه‌هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، براحتی بپیما! از درون شکم آن‌ها، نوشیدنی با رنگ‌های مختلف خارج می‌شود که در آن، شفا برای مردم است، به یقین در این امر، نشانه روشنی است برای جمعیتی که می‌اندیشند.

آوردم برای رب العالمین»، با اینکه جا داشت بگوید: «پروردگارا من اسلام آوردم برای تو».

حال ببینیم چه نکته‌ای باعث این دو التفات شده؟ التفات اولی نکته‌اش این است که می‌خواهد اشاره کند به اینکه آنچه پروردگار به او فرموده، سری بوده که پروردگارش با او در میان نهاده و در مقامی نهاده که مقام خلوت بوده است، چون همیشه میان شنونده و گوینده يك اتصالی هست، که وقتی گوینده غایب می‌شود آن اتصال به هم می‌خورد و مخاطب از آن مقامی که داشت در حقیقت بریده می‌شود و یا به عبارتی در حقیقت میان او و گوینده و سخنی که با وی در میان داشت، پرده‌ای می‌افتد؛ به همین جهت خدای تعالی وقتی قصه را برای پیامبر اسلام ﷺ حکایت می‌کند می‌فرماید: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ؛ چون پروردگارش باو گفت چنین و چنان» تا برساند آنچه گفته از اسراری بوده که جای گفتگوش مقام انس خلوت است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱/۴۵۴)

و اما نکته التفات دومی، این است که همان جمله «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ؛ چون پروردگارش به او گفت»، هر چند از يك لطف خاصی حکایت می‌کند، که مقتضایش آزادی ابراهیم در گفتگو است، لیکن از آنجا که ابراهیم ﷺ هر چه باشد بالاخره بنده است، و طبع بنده ذلت و تواضع است، لذا ایجاب می‌کند که خود را در این مقام آزاد ورها نبیند، بلکه در عوض ادب حضور را مراعات کند، چون در غیر این صورت در حقیقت خود را مختص به مقام قرب، و متشرف به حظیره انس حساب کرده، درحالی‌که ادب بندگی اقتضا می‌کند او در همان حال هم خود را یکی از بندگان ذلیل و مریوب ببیند و در برابر کسی اظهار ذلت نکند، که تمامی عالمیان در برابرش تسلیم هستند. (همان)

نتیجه:

قاعده التفات از پرکاربردترین قواعد در قرآن است، این قاعده با اینکه بیشتر در علم بلاغت بحث می‌شود، اما می‌توان آن را جزو یکی از قواعد تفسیر قرآن نیز به شمار آورد، زیرا در تفسیر و معناسازی آیات قرآن نقش به‌سزایی دارد.

این قاعده اقسام گوناگونی دارد، که همه آن اقسام در قرآن کریم به کار رفته است. این اقسام عبارت‌اند از: التفات در ضمائر، التفات در اعداد، التفات در حروف، التفات در خطاب، التفات در نوع و زمان افعال، التفات نحوی در کلمات و التفات اسم به جای ضمیر. یکی از مهم‌ترین مباحث التفات، تأثیر این صنعت در تغییرات معنایی، یا به اصطلاح معناسازی این قاعده در تفسیر آیات قرآن کریم است. مفسران و علمای علم بلاغت در این باره به موارد اندکی از جمله تعظیم و بزرگداشت، تحقیر، تنبیه و آگاهی دادن، مبالغه، اختصاص، اهتمام، توییح، فایده و ادب اشاره کرده‌اند.

منابع:

قرآن کریم

- ابن اثیر، ضیاء الدین (بی‌تا)، مثل السائر، تحقیق: محی‌الدین عبدالحمید، مصر: مطبعه مصطفی‌البابی الحلبی و اولاده.
- محمد بن مکرم، ابن منظور (۱۴۱۴)، لسان العرب، ج ۳، بیروت: دار صادر.
- سبکی، احمد (۱۴۲۳) عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح، بیروت: المكتبة العصریه.
- درویش، محیی‌الدین (۱۴۱۵)، إعراب القرآن و بیانہ، ج ۴، سوریه: دارالارشاد.
- ۶. تفتازانی، مسعود بن عمر (بی‌تا)، مختصر المعانی، بیروت: دار الفکر.
- جرجانی، عبدالقاهر (بی‌تا)، دلائل الاعجاز، بیروت: دار المعرفه.

- طبل، حسن (۱۹۹۸م)، اسلوب الالتفات في البلاغة القرآنية، قاهره: دار الفكر العربي.
- خطيب القزويني (۱۹۸۵م)، الايضاح في علوم البلاغيه، بيروت: دار الكتب العلمية.
- فراهيدي، خليل بن احمد (۱۴۱۰)، كتاب العين، ج ۲، قم: انتشارات هجرت.
- زركشي، بدر الدين (۱۴۱۰)، البرهان في علوم القرآن، بيروت: دار المعرفة.
- زمخشري، محمود (۱۴۰۷)، الكشف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت: دار الكتاب العربي.
- طباطبائي، سيد محمد حسين (۱۴۱۷)، الميزان في تفسير القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
- عبدالحليم، م.س، محمد (۱۳۸۷)، «خاستگاه‌های هنر در دين: صنعت التفات در قرآن»، ترجمه ابوالفضل حري، مجله زيبا شناخت، ش ۱۱.
- دهخدا، علي اكبر (۱۳۷۷)، لغت نامه، زير نظر محمد معين و سيد جعفر شهيدى، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- فخرالدين رازي، ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰)، مفاتيح الغيب، بيروت: دار احياء التراث العربي.
- محيسن، محمد (۱۴۱۸)، سالم القراءات و أثرها في علوم العربية، بيروت: دار الجيل.

